

بررسی تأثیر الهیات مسیحی لیبرالی بر دین پژوهی تطبیقی

جعفر فلاحی *

چکیده

دین پژوهی تطبیقی در آغاز حیات خود در سده‌ی نوزدهم در اروپا، در مناسباتش با نهاد دین مسیحیت و با نهاد علم چالش‌هایی در پیش داشت. مسیحیت از وجه دینی و علم جدید از وجه علمی به «علم دین» ایرادهایی می‌گرفتند. در همین دوره در الهیات مسیحی پروتستان جریانی پیشرو و جویای همراهی با وضعیت مدرن شکل گرفت، موسوم به الهیات لیبرالی، که راه را برای علم نوپای دین پژوهی تطبیقی هموار کرد و بر آن تأثیراتی هم بر جا گذاشت. در این مقاله که به روشی توصیفی و تحلیلی نوشته شده است، موارد مهمی از این تأثیرگذاری الهیات لیبرالی بر علم دین پژوهی تطبیقی نشان داده شده‌اند؛ الهیات لیبرالی انحصارگرا نبود و نگاهی عام‌تر به دین داشت، برای تجربه‌های شهودی و غیرعقلانی دینی شأن و جایگاهی قائل شد، در آموزه‌های مابعدالطبیعی مسیحی بازنگری کرد و از اهمیت شماری از آن‌ها کاست. در عوض بر اهمیت محورهای دیگر همچون اخلاق افزود، به پژوهش‌های تاریخی درباره‌ی صدر مسیحیت و کتاب مقدس مجال و اهمیت داد و همچنین برای آشتی دین و علم کوشید. این ویژگی‌ها در کاستن از چالش‌های پیش روی دین پژوهی تطبیقی موثر بودند. الهیات لیبرال با طرح مباحث فوق راه را برای تثبیت دین پژوهی باز کرد و علاوه بر این موجب طرح مباحثی در دین پژوهی تطبیقی شد؛ تقریب ادیان و صلح‌باوری و همچنین رویکردی طرفدار تجربه‌ی درونی با محوریت اندیشه‌های رودلف اتو از این قبیل هستند.

واژگان کلیدی: ۱. الهیات مسیحی لیبرالی، ۲. دین پژوهی تطبیقی، ۳. فریدریش شلایرماخر، ۴. آلبرشت ریچل، ۵. رودلف اتو.

۱. بیان مسأله

رشته‌ی جدید دین‌پژوهی با تلاش‌های ماکس مولر و دیگران (۲۰، ص: ۱۸۷۸) از حدود نیمه‌ی سده‌ی نوزدهم کوشید تا در عرصه‌ی علوم جایی بیابد. این رشته در زمان‌ها و مکان‌های متفاوت به نام‌هایی مثل دین‌پژوهی تطبیقی، دانش دین، تاریخ ادیان و مطالعات ادیان معروف بوده است و از همان آغاز کوشید تمایز خود را با مطالعات درون‌دینی یا همان رویکرد الهیاتی - در اینجا الهیات مسیحی - حفظ کند. با این حال تأثیرات متقابل بین این دو حوزه، یعنی رهیافت الهیاتی به دین و دین‌پژوهی تطبیقی، هرگز متوقف نشد و غالباً یک سر‌مباحثات و نزاع‌های درون رشته‌ی دین‌پژوهی یکی از گروه‌های مدافع یا مخالف با رویکرد الهیاتی بوده‌اند.

الهیات مسیحی یا لاقلاً بخش عمده‌ای از آن، دین‌پژوهی تطبیقی را از بدو شکل‌گیری و رواج آن رقیب و مُخل در کار خود دیده است. مطالعه‌ی سنت‌های دینی غیرمسیحی و مقایسه‌ی آن‌ها با مسیحیت موجب می‌شد این دین در نگاه دینداران مسیحی مقام انحصاری خود را از دست بدهد و اهمیتی نسبی بیابد. در واقع هم‌عرض و قابل قیاس دانستن سنت‌های دینی، خودبه‌خود چنین پیامدی را داشت.

با این حال نباید فراموش کرد که مسیحیت تأثیراتی ایجابی در رشد و رواج دین‌پژوهی هم داشته است. مُبلغ‌های مسیحی سابقه‌ی چند سده تبلیغ در جوامع غیرمسیحی را داشته‌اند و مشاهدات‌شان از سایر سنن را - به‌رغم نقدهای دانشمندان دین‌پژوهی بر بخشی از این گزارش‌ها - برای جوامع غربی و دانشمندان پشت‌میزنشین به ارمغان آورده‌اند. همچنین تجربه‌ی پژوهشگران اروپایی از پدیده‌ی دینی بومی‌شان - یعنی مسیحیت - به آن‌ها امکانات یا مفروضاتی برای فهم سایر سنن را داد.

این مقاله به تأثیرات شاخه‌ای از الهیات پروتستان موسوم به الهیات لیبرالی مسیحی بر دین‌پژوهی تطبیقی می‌پردازد. به نظر می‌رسد الهیات لیبرالی زمینه را برای رواج دین‌پژوهی مهیا نموده و البته علاوه بر کنار زدن موانع تأثیرات ایجابی هم بر این رشته برجا گذاشته است. در ادامه نخست به معرفی الهیات لیبرالی و بعضی از مولفه‌های مهم آن پرداخته خواهد شد و سپس بعضی از تأثیرات آن بر دین‌پژوهی تطبیقی نشان داده خواهد شد.

۲. الهیات مسیحی لیبرالی؛ زمینه و زمانه

الهیات لیبرالی مسیحی به پدیده‌های متنوعی گفته می‌شود و به بیش از یک اعتبار به کار می‌رود، در نتیجه درباره‌ی تعریف آن اتفاق نظر وجود ندارد. این اصطلاح در بین مسیحیان در نگاه اول به نگرش‌هایی الهیاتی اطلاق می‌شود که بعضی از آموزه‌های سنتی مثل الهامی

بودن کتاب مقدس از سوی خدا و تولد مسیح از مریم باکره را انکار می‌کنند. به بیانی دیگر می‌توان گفت هر نگاه الهیاتی که سخت‌گیری‌ها و جزم‌نگری‌های محافظه‌کارانه نداشته باشد و در همراهی با نگرش‌های مدرن و علمی اصطکاک کمتری از خود نشان بدهد، لیبرالی خوانده می‌شود (۱۳، صص: ۲۶۹-۷۰). اما آنچه در این نوشتار مد نظر است تعریفی خاص‌تر از الهیات لیبرالی پروتستان است که در آغاز سده بیستم -ابتدا در آلمان- رونق یافت. تأثیرگذارترین چهره‌ی این مکتب آلبرشت ریچل^۱ است با این حال آدولف فَن‌هارناک^۲ و والتر راوشنبوش^۳ شخصیت‌های مهم این جریان الهیاتی به شمار می‌روند (۱۷، ص: ۵).

با توجه به شرایط تاریخی ویژه‌ی الهیات مسیحی لیبرالی، تأثیر امانوئل کانت، گئورگ ویلهلم فریدریش هگل و فریدریش شلایرماخر^۴ در این جریان الهیاتی انکارناپذیر است. امانوئل کانت با ابتدای دین بر عقل عملی و اخلاق، هگل با اهمیت دادن به تاریخ و شلایرماخر با توجه به وجه احساسی و تجربه‌ی درونی فرد بر الهیات لیبرالی تأثیر نهاده‌اند. البته از این بین نقش شلایرماخر را باید بیش از دو متفکر دیگر دانست و حتی بعضی از مورخان الهیات مسیحی از جمله آلن نایت او را آغازگر جریان الهیات لیبرالی دانسته‌اند (۱۷، ص: ۵). در این مقاله اندیشه‌های شلایرماخر بخشی از جریان الهیات لیبرال به حساب می‌آید.

الهیات لیبرالی مسیحی را می‌توان از ثمرات مواجهه‌ی تفکر مسیحی با تفکر مدرن دانست. اندیشه‌ی اصلاح در سده‌ی شانزدهم موجب کاسته شدن از مرجعیت کلیسای روم و تفوق دستگاه پاپ بر جهان مسیحی لاقل در بین پروتستان‌ها شد. این تحول موجب اهمیت یافتن وجه فردی ایمان و جهان درونی فرد شد - که البته چنان که مک‌آفی براون می‌گوید نباید در باره‌ی اهمیت این وجه در بین دینداران پروتستان راه افراط پیمود (۱۱، ص: ۴۹).

تحولات مدرن موجب شکاف بین سوژه و ابژه شد. دکارت در سده‌ی هفدهم آغازگر شکافی بین ذهن و عین شد. او بر تردیدآمیز بودن شناخت ما از جهان بیرون و ظنی بودن این شناخت تأکید کرد و یگانه سنگ بنای شناخت ما را آگاهی‌مان از من اندیشنده دانست (۴، صص: ۴۷-۴۸). بنابراین شکافی بین جهان بیرون از من (که از نقایص شناخت نسبت به آن آگاه نیستیم) و جهان درونی من (که لاقل به وجود آن آگاهم) رخ نمود که البته با اندیشه‌های جان لاک، دیوید هیوم و ایمانوئل کانت این دوگانگی ذهن و عین بخشی مهم از فلسفه‌ی مدرن گردید (۷، صص: ۲۱-۲۶). رشد علم از سده‌ی هفدهم به بعد نشان داد که جهان بیرونی تحت سیطره‌ی قوانینی است که می‌توان آن‌ها را از طریق تجربه کشف و قواعد آن را با نظمی ریاضی‌وار تنظیم کرد، کاری که دکارت، نیوتن و کپلر از سرآمدان آن بودند.

این تحولات چالش‌هایی اساسی را پیش پای الهیات مسیحی گشودند. دوگانگی سوژه و ابژه و آغازیدن از سوژه در حوزه‌ی تفکر جدید، گزاره‌های الهیاتی را در معرض ذهنی‌گرایی و

نسبی‌گرایی بودن قرار داد به نحوی که سخن گفتن از حقیقت عینی محتوای این گزاره‌ها دشوار می‌نمود. از سوی دیگر دستاورد علم، شناختی عینی از جهان بود که بخش عظیمی از الهیات سنتی را مورد تردید قرار می‌داد (۲۴، ص: ۳۱۶). خردباوری سده‌های هفدهم و هجدهم با تکیه بر عقل مسیحیت را نقد کرد و مفهوم خدای خالق و بسیاری از اوصاف مابعدالطبیعی او مثل علم مطلق و قدرت مطلق را متزلزل نمود. نقد تاریخی در سده‌ی نوزدهم کتاب مقدس را از جایگاه موثق و وحیانی آن پایین آورد و آن را بدل به متنی تاریخی کرد. جایگاه الوهی عیسای دینی از او گرفته شد و عیسای تاریخی محل بحث و جست‌وجو قرار گرفت (۸، صص: ۱۳۶-۱۴۰).

در چنین وضعیتی الهیات مسیحی غیر از نادیده گرفتن همه‌ی این تحولات - کاری که بسیاری از متألّهان سنتی کردند- یک راه دیگر در پیش داشت و آن هم نشان دادن پاسخ و واکنشی به این تحولات بود. کلیسای کاتولیک با حکم پاپ لئوی سیزدهم در انتهای سده‌ی نوزدهم کوشید به آرای مدرسی‌ها خصوصاً توماس آکوئینی بازگردد (۲۵، ص: ۲۴۴) و به این ترتیب با اندیشه‌ی مدرن بستیزد. خردباورهایی که برای این جهان در محدوده‌ی قوانین طبیعی خدایی متصور بودند هم به دین طبیعی یا دئیسم رسیدند که البته در گام بعدی از دل آن لاداری‌گری یا الحاد بیرون آمد (۱۹، ص: ۶۱۷). در این میان پارسامنشی^۵ واکنشی دیگر مبتنی بر رویگردانی از تأملات خردباور و اقبال به زیست پارسایانه و مقدس بود (۲۴، صص: ۳۱۶-۷). هر دوی این جریان‌های اخیر بر آنچه الهیات لیبرالی نام گرفت تأثیر نهادند. متألّهان لیبرال کوشیدند به یافته‌های خرد، تجربه و علم اهمیت بدهند.

از مشخصه‌های متألّهانی که به لیبرال معروفاند کوشش آن‌ها برای پشت نکردن به تفکر مدرن است. آن‌ها در جهانی که یافته‌های خرد و علم مرجع نهایی حیات بشر و پیشرفت به حساب می‌آمد و دین مرتجع و مملو از خرافات پنداشته می‌شد، روایتی بیش و کم سازگار با علم از الهیات مسیحی ارائه کردند. در واقع آن‌ها تلاش کردند گوهر مسیحیت را در جایی ترسیم کنند که حتی الامکان دور از چنگ نقدهای علمی باشد و به این ترتیب کمترین آسیب به بعضی از اصول مسیحیت وارد شود. به این ترتیب الهیات لیبرالی در یک بازه‌ی زمانی که علم‌باوری و انسان‌باوری پیشرفت به سوی آینده‌ای روشن برای بشر را نوید می‌داد - و به جنگ جهانی اول ختم شد (۹، ص: ۷۶) - دیدگاهی بسیار جالب توجه در الهیات مسیحی اروپا و آمریکا بود و چنان که خواهیم دید بر علم نوپای دین‌پژوهی هم تأثیر بسزایی گذاشت. در ادامه مؤلفه‌هایی تعیین‌کننده در الهیات متألّهان لیبرال خصوصاً ریچل و شلایرماخر معرفی می‌شوند که در نشان دادن تأثیر این مکتب بر دین‌پژوهی تطبیقی کارآمد هستند.

۳. مؤلفه‌های مهم در الهیات لیبرالی

۱.۳. اهمیت دادن به احساسات و شهود درونی

از بین متألّهان لیبرالی مسیحی بیش از هر کس این فریدریش شلایرماخر، پیشگام الهیات لیبرالی، است که بر احساسات درونی تأکید داشته است. برای درک این نکته باید توجه داشت که این تأکید او واکنشی بود به تکیه‌ی خردباوران بر تبیین عقلانی از امور، و محصولات آن یعنی دئیسم و ابتنای دین بر اخلاق از جانب کانت بود (۱۷، ص: ۲۲). شلایرماخر تحت تأثیر جنبش رومانتیسم در زمانه‌ی خودش (که این جنبش هم واکنشی به خردباوری روشنگری بود) و همچنین جنبش دینی پارسامنشی و تربیت‌موراویایی‌اش بود (۹، ص: ۴۳).

از نظر شلایرماخر گوهر دین را باید در احساس^۶ جستجو کرد. او می‌گوید گوهر دینداری نه معرفت است و نه عمل، بلکه «آگاهی از اتکای مطلق یا به عبارت دیگر در ارتباط بودن با خدا است» (۱۰، ص: ۳۸۲). در واقع احساس اتکای مطلق به امری بی‌کران گوهره‌ی مسیحیت و هر دینی است که خودش را با امور کرانمند آشکار می‌کند. این احساس امری پیشینی است، یعنی مقدم بر آگاهی یا تفکر یا احساس آگاهانه‌ی ما است (۹، ص: ۵۰). به اعتقاد شلایرماخر برای درک چیستی دین باید توجه‌مان را از وجوه بیرونی دین به درونی‌ترین لایه‌های حیات بگردانیم. بنابراین بهترین راه مطالعه‌ی دین درون‌نگری در محتوای آگاهی است (۱۷، ص: ۲۳). در واقع گوهر دین «آگاهی بی‌واسطه به وجود عام همه‌ی امور کرانمند در و توسط هستی بی‌کران و همچنین وجود امور زمانمند در و توسط هستی ابدی است» (به نقل از ۹، ص: ۵۰). دین جستجوی این عامل بی‌کران و ابدی است در هر آنچه حیات دارد. شلایرماخر اخطار می‌دهد که این وجه مهم دین نباید در توجه به علم و عمل (یعنی برداشت عقلانی و اخلاقی از دین) فراموش شود. او همچنین توضیح می‌دهد که منظورش نفي علم و عمل نیست، بلکه پارسامنشی به علم و عمل هر دو منجر می‌شود (۵، ص: ۶۷).

در الهیات آلبرشت ریچل این تأکید شلایرماخر بر احساس، با اهمیت یافتن اخلاق، تعدیل می‌شود. ریچل ترکیب چهار عنصر در کنار یکدیگر را سازنده‌ی دین می‌داند: آموزه، پرستش، احساسات و احوال (۷، ص: ۶۲). به این ترتیب ریچل به‌رغم تأکید بر احساسات، مؤلفه‌های دیگری را در کنار آن قرار می‌دهد و تصویری معتدل‌تر از دین عرضه می‌کند.

۲.۳. اهمیت دادن به وجه اخلاقی دین

اگرچه شلایرماخر به دلیل فروکاست دین به اخلاق در زمانه‌اش بر وجه احساس و درون‌نگری تأکید داشت و وجه اخلاقی دین را در مرتبه‌ی بعدی می‌دانست، اما آلبرشت ریچل با رومانتیسم‌سازی شلایرماخری دین مخالف بود و با تأثیرپذیری از کانت وجه اخلاقی

دین را هم مهم می‌دانست و در پی تحکیم پیوند دین و اخلاق و تأکید بر آن بود (۱۸، ص: ۱۹). نقد تاریخی کتاب مقدس در اواخر سده‌ی نوزدهم و لادری‌گری درباره‌ی مابعدالطبیعه در محافل روشنفکری در این دوره موجب حرکت تفکر آلمانی از هگل به سوی اخلاق کانت شد (۱۷، ص: ۲۸) اگرچه توجه به هر دوی این متفکران را به نحو متعادل نزد ریچل شاهدیم. یکی از مسائل مهم در اندیشه‌ی ریچل در پاسخ به نزاع علم و دین در روزگارش، تمایز شناخت علمی و دینی بود. شناخت علمی شناختی نظری درباره‌ی اشیا است که تأکید بر عینیت دارد و شناخت دینی تأکید بر ارزش‌ها دارد و واقعیت را در پرتو آن‌ها تفسیر می‌کند (۹، ص: ۶۴). در واقع شناخت علمی به این پرسش می‌پردازد که اشیا چگونه‌اند و شناخت دینی به این پرسش که امور چگونه باید باشند. به این ترتیب ریچل هرگونه شناخت مابعدالطبیعی از خداوند و جهان را بی‌اهمیت می‌داند و معتقد است که الهیات می‌خواهد نظامی از ارزش‌ها مبتنی بر تأثیر خداوند بر زندگی مسیحیان تأسیس کند (۹، ص: ۶۵). او وجه مابعدالطبیعی الهیات را بی‌تأثیر بر وضعیت اخلاقی ما و در نتیجه بی‌اهمیت می‌داند. ریچل بر وجه اخلاقی مسیحیت تأکید دارد و هسته‌ی این دین را ملکوت خداوند می‌شمارد. مسیحیت جامعه‌ی انسان‌هایی است که خیرِ اعلای بشر را در ملکوت خداوند می‌دانند و عیسی نمود و تجلی این وضعیت است (۹، ص: ۶۴). ریچل مهم‌ترین حکم در الهیات مسیحی را این گزاره می‌داند که خداوند محبت است و ملکوت خداوند را وضعیتی می‌داند که مؤلفه‌ی محبت در آن حکم‌فرما است. در واقع نوع بشر در انطباق خود با اصل محبت همبستگی و انسجام می‌یابد و نکته‌ی جالب در الهیات ریچل یکسان پنداشتن غایت بشر و غایت خداوند در ملکوت خداوند است (۹، ص: ۶۶). ریچل با تکیه بر همین دیدگاه در بسیاری از اصول جزمی الهیات مسیحی بازنگری می‌کند.

آدولف فَن‌هارناک و والتر راوشنبوش دو متأله مهم دیگر در الهیات لیبرالی نیز بر وجه اخلاقی دین تأکید دارند. هارناک ملکوت خداوند و فرارسیدن آن را یکی از مهم‌ترین اصول مسیحیت می‌داند و معتقد است که این پیام خالص و ساده‌ی خداوند نه با فرامین رسمی بلکه با قانون محبت تحقق پیدا می‌کند (۹، ص: ۷۴). او مفاهیم متعدد دیگری در کتاب مقدس، مثل معجزات، فرشتگان و فجایع آخرالزمان را پوسته‌ی فرهنگی دور این هسته - یعنی ملکوت خداوند- در عهد جدید می‌داند (۹، ص: ۷۴). والتر راوشنبوش از پیروان آلمانی ریچل بود که در آمریکا کوشید تأکید بر وجه اخلاقی دین را در نظر و عمل به شرایط واقعی اجتماع پیوند بدهد. او به نقد سرمایه‌داری و تأثیراتش بر زندگی فقرا و نقد نژادپرستی در جامعه‌ی آمریکا پرداخت و با تکیه بر مفهوم «انجیل اجتماعی» کوشید یادآوری بکند که انجیل و مسیحیان باید نقش پیامبرانه‌ای در جهانِ ظلمانی ما ایفا کنند (۲۶، ص: ۱۰).

۳.۳. تأکید بر تحقیق تاریخی

شلایرماخر تجربه‌ی دینی را اصل و زیربنا، و الهیات را روبنا و فرع می‌دانست. او معتقد بود که نظام‌های الهیاتی باید در انطباق با ابعاد در حال تغییرِ جوامع مسیحی تغییر کنند. شلایرماخر نوشته است: «وظیفه‌ی الهیات در هر عصری آن است که با تفکری انتقادی دلالت‌های خودآگاهی دینی زنده‌ی عصر خود را از نو بیان کند» (۹، ص: ۵۲). چنین نگاهی می‌توانست موجب دور شدن از عینیت تاریخی و ورود به قلمروی ذهنی‌گرایی شود. ریچل معتقد بود که برای جلوگیری از درافتادن به ذهنی‌گرایی^۷ باید به تحقیق تاریخ درباره‌ی عیسی مسیح و مسیحیت رسولان بپردازیم (۹، ص: ۶۵). رواج نقد تاریخی و دستاوردهای مهم آن اگرچه ریچل و الهیات لیبرالی را به سوی اخلاق سوق داد، با این حال تأکید این جریان بر هم‌سویی با تفکرات معاصر و انزوا نگزیدن از گفتارهای جاری در عالم تفکر، آن‌ها را به سوی تحقیق تاریخی هدایت کرد. ریچل - عمدتاً از طریق اف. سی. باوئر^۸ - متأثر از فلسفه‌ی هگلی و متوجه اهمیت نگاه تاریخی بود. در واقع هدف ریچل و هارناک از توجه به تاریخ، گریختن از انزوای فردی و یافتن گوهر مسیحیت - با هدف نشان دادن پیوستگی هویت مسیحی - بود (۱۷، ص: ۳۰). چنانکه دیدیم آن‌ها این گوهر را در ملکوت خداوند یافتند. هارناک با تحقیقات تاریخی درباره‌ی آموزه‌های مسیحی در دوره‌ی آباء، از جمله مسیح‌شناسی و تثلیث نشان می‌دهد که سیر تحول آموزه‌ها تا اندازه‌ای شبیه به بیماری مزمن رو به وخامت بود که از نگاه کتاب مقدسی به مسیح گذر می‌کند و وارد ظرایف مابعدالطبیعی درباره‌ی ماهیت مسیح و ارتباط وجه هستی‌شناختی بشری و الهی او می‌شود (۱۲، صص: ۳۷۵-۳۷۶). او منتقد تحول رخ داده در الهیات مسیحی، از نجات‌شناسی به سوی مابعدالطبیعه است.

۳.۴. بازنگری در جزمیات مسیحی

چنانکه هانس فری^۹ می‌گوید مشخصه‌ی الهیات لیبرالی سده‌ی نوزدهم مزیت بخشیدن به معرفت‌شناسی در برابر مابعدالطبیعه بود (۱۷، ص: ۳۶). فرایند کاستن از اهمیت جزمیات را از زمان شلایرماخر شاهدیم. شلایرماخر بر مسیحیتی که اصول اعتقادی را مهم‌تر از وجه احساسی و درونی دین می‌داند انتقاد می‌کند. او معتقد است الهیات نه طرحی برای نظام‌مند کردن بعضی از گزاره‌های مابعدالطبیعی، بلکه تلاشی برای ارائه‌ی بیانی منسجم از تجربه‌ی دینی مسیحیان است (۹، ص: ۵۱). شلایرماخر با تأکید بر احساسات و تجربه‌ی درونی، از مرجعیت کتاب مقدس می‌کاهد. از نظر او کتاب مقدس گزارشگر تجربه‌ی درونی مسیحیان در نخستین جوامع مسیحی است (۹، ص: ۵۳).

شلایرماخر و ریچل هر دو از اهمیت اصولِ جزمی مسیحیت می‌کاهند. شلایرماخر با بیان سنتی آموزه‌های اعتقادی مسیحی موافق نیست (۵، صص: ۹۱-۹۲). او شور و احساس درونی را اولی می‌داند و معتقد است که اصول جزمی می‌توانند راه ما را برای تأمل درباره‌ی احساس دینی بگشایند. شلایرماخر مسیح‌شناسی کالسدونی را مورد نقد قرار می‌دهد و معتقد است که مسیح مانند سایر انسان‌ها است با این تفاوت که «خدا-آگاهی» مطلق و نیرومندی دارد که البته محصول عملکردِ خداوند در او است (۹، ص: ۵۶). کارِ نجات‌بخشِ عیسی در انتقالِ این خداآگاهی به دیگران است. او آموزه‌ی تثلیث را از این جهت که ارتباطی با آگاهی دینی ندارد مشکل‌ساز می‌داند (۹، ص: ۵۶). به این ترتیب خداشناسی او از عواملی است که راه را برای نگرش انسان‌شناختی به خداوند در الهیاتِ جدید مسیحی می‌گشاید. شلایرماخر اصول جزمی دیگری مثل گناه، معجزات، فیض و دعا را موردِ بازنگری و بازخوانی قرار می‌دهد و به طور کلی از نگرش مابعدالطبیعی در الهیات سنتی فاصله می‌گیرد. او به این واسطه می‌کوشد نزاع دین با تفکر جدید از جمله نزاع علم و دین را فروببنداند.

ریچل اگر چه آموزه را یکی از چهار مؤلفه‌ی مهم در دین می‌داند (۷، ص: ۶۲) با این حال در بحث از خطوط ممیز دین از علم، کارِ دین را پرداختن به ارزش‌ها می‌داند و معتقد است که الهیات با محوریت دادن به تأثیر خداوند بر زندگی مسیحیان در پی تأسیس نظامی از ارزش‌ها است (۹، ص: ۶۵). بنابراین در نگاه ریچل به اصول جزمی و اعتقادی مسیحی، اهمیتِ تقریرِ موجود از اصول اعتقادی در تأثیرشان بر حیات دینی دینداران است. با تکیه بر همین معیار است که او معرفتِ مابعدالطبیعی در الهیات سنتی را نمی‌پذیرد و مهم‌ترین نکته در مسیحیت را ملکوتِ خداوند با صبغه‌ای اخلاقی و با محوریتِ محبت می‌داند. ریچل به خدا در ذاتِ خود کاری ندارد و مثلاً درباره‌ی تثلیث سخن چندانی نمی‌گوید. مسیح‌شناسی کالسدونی سنتی را دارای اهمیت دینی نمی‌داند، چون این مسیح‌شناسی به عملکرد تاریخی و دینی و انگیزه‌های اخلاقی مسیح کاری ندارد، بلکه به قوای ذاتی مسیح می‌پردازد که تأثیری بر ما ندارند (۹، ص: ۶۸). مسیح را تجسمِ کاملِ ملکوتِ خدا در بین انسان‌ها می‌داند و تأکیدش درباره‌ی مسیح نه وجودشناختی بلکه ارزشی و اخلاقی است. گناه را نه موروثی بلکه فردی می‌داند و آن‌را در ضدیت با ملکوتِ خداوند و محور آن یعنی محبت می‌داند (۹، ص: ۶۷). از نظر او مرگِ مسیح کفاره نیست اما اهمیت دارد چرا که مرگِ داوطلبانه است و در ادامه‌ی زندگی اخلاقی او است. به این ترتیب شاهدیم که در الهیاتِ ریچل از بارِ مابعدالطبیعی اصولِ جزمی مسیحیت کاسته می‌شود و بر بارِ اخلاقی آن - با محوریت دادن به نگاه اخلاقی و ارزشی به ملکوتِ خداوند - افزوده می‌شود.

هارناک هم هسته‌ی مسیحیت را «انجیل» می‌داند که پوسته‌ای فرهنگی بر دور آن کشیده شده است و این انجیل شامل سه حقیقت درهم تنیده است؛ ملکوت خداوند و فرارسیدن آن، خدا به عنوان پدر - نه پسر! - و ارزش نامحدود روح انسانی، عدالت و محبت (۹، ص: ۷۴). به این ترتیب هارناک هم در این شیوه‌ی الهیات لیبرالی یعنی کاستن از وجهی مابعدالطبیعی و افزودن بر وجه اخلاقی سهم دارد.

۳.۵. نگاهی عام و فراگیر به دین

متألّهان لیبرال با کاستن از بار مابعدالطبیعی اصول جزمی مسیحی، راه را برای عمومیت بخشیدن به مفهوم دین باز کردند. در اینجا منظور از عمومیت بخشیدن به دین یا نگاه عام و فراگیر به دین آن است که دین مفهومی عام‌تر از مسیحیت است و تجربه و احساس دینی را می‌توان در سایر سنت‌های دینی هم جست و یافت. در این باره تقریر این متألّهان از مسیح-شناسی و از تجربه‌ی دینی بشری بیش از هر چیز اهمیت می‌یابد.

شلایرماخر با اهمیت دادن به احساسات و خصوصاً احساس اتکاء مطلق، گوهر دین را وجهی درونی از روح انسان می‌داند که آن را می‌توان در همه‌ی ادیان یافت. احساس اتکاء امری پیشینی در وجود بشر است و در واقع از نظر او سخن گفتن از خداوند سخن گفتن از سوژه‌ی بشری است. به تعبیر آلن نایت شلایرماخر دین را بدل به امری استعلایی در معنایی کانتی می‌کند (۱۷، ص: ۲۵). بنابراین موضوع و معیار الهیات نه مجموعه‌ای از اطلاعات مکشوف شده از جانب خداوند بلکه تجربه‌ی دینی مومنان است. آغاز کردن از انسان و بازخوانی خدا و جهان در احساسات بشری همان چیزی است که موجب انتقادات کارل بارت و پیروانش از شلایرماخر شد.

نگاه شلایرماخر به عیسی مسیح به عنوان میانجی منجر به فهمی فراگیر از دین می‌شود، چرا که عیسی یگانه میانجی نیست و سایرین هم می‌توانند چنین جایگاهی را داشته باشند (۵، ص: ۸۴). با توجه به مسیح‌شناسی شلایرماخر در قسمت پیش، باید گفت که از نظر شلایرماخر عیسی و شخصیت و عمل او دارای اهمیت هستند اما آنچه تعیین کننده است نه وجه وجودشناختی او بلکه عنصر خداآگاهی در درون او است که در سایر انسان‌ها و دیندارها هم یافت می‌شود.

در الهیات ریچل هم، چنان که دیدیم تأکید بر سوژه‌ی بشری و کاستن از اهمیت جزمیات - چه از طریق تأکید بر وجه اخلاقی مسیحیت و تأکید بر خوانش اخلاقی از ملکوت خداوند و چه از طریق تحقیق تاریخی و رسمیت دادن به نقد تاریخی کتاب مقدس - راه را برای کاستن از انحصار مسیحیت در دوره‌ی مدرن گشوده شد. به طور کلی متألّهان لیبرال اگر چه راه را برای توجه به تجربه‌های عام دینی بشر گشودند اما نباید فراموش کرد که دیدگاه آن‌ها

درباره‌ی نسبتِ مسیحیت با سایر ادیان نوعی نگاهِ تکاملی دینی بود، به این ترتیب که در وجود انسان و به طورِ پیشینی مبنای رابطه‌ی انسان با خدا را متذکر می‌شدند و در این راه به اخلاق و احساسات بها می‌دادند. با این حال آن‌ها مسیحیت را نمونه‌ی کامل یک دین می‌دیدند یا عیسی مسیح را کامل‌ترین شکلِ میانجی بین خدا و انسان می‌دانستند و ملکوتِ خداوند را نمونه‌ی آرمانِ دینی انسان برمی‌شمردند.

۴. تأثیر الهیاتِ لیبرالی بر دین پژوهی

در سال‌های شکل‌گیری دین‌پژوهی تطبیقی، یعنی نیمه‌ی دوم سده‌ی نوزدهم، مسیحیت در بین اروپایی‌ها عمومیت و غلبه‌ای بیش از امروز داشت و واژه‌ی دین بیش از هر چیزی یادآور مسیحیت بود. دین‌پژوهی برای گشودنِ راه خود در محافلِ علمی و فکریِ اروپا باید رضایتِ دو مرجعِ مقتدر را کسب می‌کرد. یکی نهادِ نوپا و رو به پیشِ علم است که مدعیِ عینیت و نگاهِ علمی و تجربی است. تاریخچه‌ی این نهاد نشان‌دهنده‌ی ستیزه و مقابله‌ی نهادِ دین با آن است که در همان سده شدیدترین نزاع‌ها بین نگاهِ داروینی و الهیاتی در جریان بود.

نهادِ دیگری که رشته‌ی نوپای دین‌پژوهی رویارویِ خود می‌بیند نهادِ دین - خصوصاً جناحِ محافظه‌کارِ الهیاتِ مسیحی - است که به دین‌پژوهی تطبیقی بدبین است (۲۲، ص: ۳۱۰) زیرا رقیبِ الهیاتِ مسیحی در پرداختن به حوزه‌ی دین است و نگاهِ مقایسه‌ای آن از اهمیت و ارجحیتِ مسیحیت در مقایسه با سایر ادیان می‌کاهد. در چنین شرایطی الهیاتِ لیبرالِ مسیحی از سویی کوشید برای آشتی علم و الهیات گامی بردارد (۶، صص: ۲۷-۳۰) و از سوی دیگر با تقریری که از الهیاتِ مسیحی ارائه داد راه را برای دین‌پژوهی تطبیقی گشود. در ادامه تأثیراتِ الهیاتِ مسیحی لیبرالی بر دین‌پژوهی تطبیقی دسته‌بندی شده‌اند و ارتباطِ این تأثیرات با عواملی که پیش از این یاد شدند بررسی گردیده‌اند.

۴.۱. دین به مثابه مفهومی عام

چنانکه در مقدمه‌ی بالا گفته شد علمای مسیحی خصوصاً محافظه‌کارانِ آن‌ها قضاوتِ مثبتی درباره‌ی دین‌پژوهی تطبیقی نداشتند. الهیاتِ مسیحی بر شأن و جایگاهِ ویژه‌ی مسیح متمرکز است و از نگاهش سایر پدیده‌هایی که دین نامیده می‌شدند تفاوت و تمایز ماهوی چشمگیری با مسیحیت داشتند. الهیاتِ لیبرالی پروتستان چنان که پیش از این گفته شد، تفسیری از مسیحیت عرضه کرد که از اهمیتِ اصولِ جزمی می‌کاست و بر اهمیتِ وجه تجربیِ درونی دین - که در سایر ادیان هم یافته می‌شد - می‌افزود. پروتستان‌های لیبرالی که یکی از دغدغه‌هایشان کاستن از ستیزِ بین علم و الهیات بود، از مدعیاتِ متافیزیکی کاستند و

کوشیدند به جای این مدعیات بر احساسات و عواطف و نیز اخلاق تأکید کنند. مسیح میانجی‌ای بود که می‌توانست نظیری در سایر ادیان هم داشته باشد و آنچه در این میان در وجود مسیح و در وجود هر دینداری اهمیت داشت رابطه‌ی عمیق درونی با عالم ماورا و تحول درونی در حین این رابطه بود. چنان که شارپ می‌گوید نسب دین پژوهان سه دهه‌ی نخست سده‌ی بیستم به یکی از این سه تن می‌رسد: شلایرماخر، ساموئل کالریج^{۱۱}، رالف والدو امرسون^{۱۱} (ص: ۱۴۶). امر مشترک بین این سه عمومیت بخشیدن به دین از طریق توجه به سویه‌ی تجربی و احساسی دین است.

نگاه محافظه‌کار اساساً نگاهی ماورایی، آن‌سویی و آن‌جهانی به اصول دین است، حال آن‌که نگاه متألهان لیبرالی تا اندازه‌ای انسان‌شناختی و در نتیجه این‌سویی بود. کاستن از مدعیات متافیزیکی در جزمیات مسیحی و افزودن بر تأکیدهای درونی و اخلاقی در الهیات لیبرالی موجب شد که نگاه این الهیات به مفهوم دین نگاهی فراگیرتر شود و سایر سنن دینی تا اندازه‌ای متجانس با مسیحیت شمرده شوند. چرا که تحولات درونی و معیارهای اخلاقی امری هستند که در سایر سنن دینی هم مورد توجه بودند و به بیان دیگر در وجود انسان‌ها در هر نقطه از زمان و مکان مصادیق مشابه فراوان دارند. به این ترتیب متألهان لیبرال پروتستان پیش از هم‌کیشان خود به دین پژوهی اقبال نشان دادند.

در نتیجه بسیاری از مؤسسان و پیش‌گامان دین پژوهی تطبیقی پروتستان بودند و تعلق خاطر لیبرالی به الهیات مسیحی داشته‌اند. آباء موسس دین پژوهی مثل ماکس مولر، سی. پی. تیله^{۱۲} و شنتپی دولاسوسه^{۱۳} مسیحیان لیبرال بودند (ص: ۲۲، ۱۴۸) و دین پژوهانی مثل ناتان زدرلوم^{۱۴}، رابرتسون اسمیت^{۱۵}، فریدریش هایلر^{۱۶}، رودلف اتو^{۱۷}، یواخیم واخ^{۱۸}، گاردوس وان درلنو^{۱۹} و جریان رلیژیونزگشیشتلیشه شوله‌ی^{۲۰} آلمانی متأثر از الهیات لیبرالی بوده‌اند (ص: ۱۲۴، ۷۸، ۲۳۰، ۱۶۷، ۲۳۸، ۱۴۹).

۲.۴. نگاه تکاملی به دین

نخستین دیدگاهی که توانست به داده‌های پراکنده‌ی گردآوری شده از سنن دینی متفرق انسجام بدهد تکامل‌گرایی برآمده از داروینیسم بود. در نیمه‌ی دوم سده‌ی نوزدهم داروینیسم نه تنها در حوزه‌ی علوم زیستی بلکه در سایر علوم تجربی نگرشی متریقی و روزآمد به حساب می‌آمد و به زودی راه خود را به علوم انسانی هم گشود. این باور در نزد دین پژوهان، به‌ویژه انسان‌شناس‌ها، رواج یافت که دین هم مثل ساحت زیستی انسان پدیده‌ای است که از اشکال ساده‌تر و کهن‌تری بسط و رشد یافته و به دین‌های امروزی منتهی شده است (ص: ۴۸-۴۷). الهیات مسیحی به داروینیسم - به واسطه‌ی نزاعی که در حوزه‌ی علم و دین به پا کرده بود - نگاه مساعدی نداشت. دین پژوهی تطبیقی هم رقیبی برای الهیات مسیحی بود

که ورود آن به بسیاری از دانشگاه‌های اروپا با مخالفت متألّهان ذی‌نفوذ روبرو بود (۲۲، ص: ۱۱۹). بنابراین به نظر می‌رسد که وجه تکامل‌گرا و داروینی دین‌پژوهی مانعی اساسی برای نزدیک شدن متألّهان به دین‌پژوهی بود.

الهیات لیبرالی، سوای این که رویکردی گشوده و پذیرا به یافته‌های علم جدید داشت، نوعی نگاه تکاملی در حوزه‌ی الهیات داشت که می‌توانست موجب کاستن از جدایی دین‌پژوهی و الهیات شود. الهیات لیبرالی نگاهی خوش‌بینانه به نوع بشر و به طور کلی باور به سیری همراه با پیشرفت و تکامل در تاریخ بشر داشت (۱۴، ص: ۸۷) که البته این خوش‌بینی با جنگ‌های نیمه‌ی اول سده‌ی بیستم از دست رفت (۱۴، ص: ۸۸). باور به پیشرفت و خوش‌بینی به بشر هم ریشه‌های الهیاتی داشت و هم غیرالهیاتی. متألّهان لیبرال از سوایی با برداشتن تأکید از اصول جزمی مثل گناه آغازین و کفاره و نهادن آن بر حوزه‌ی احساس و تجربه‌ی درونی نگاه بدبینانه به طبیعت بشر را کنار گذاشته بودند. از سوی دیگر توجه‌ی آن‌ها به رشد عقلی و علمی بشر و خود دیدگاه تکامل اقبال این متألّهان به سیر تکاملی بشر را بیشتر می‌کرد.

الهیات لیبرالی با نگاه تکاملی خود در حوزه‌ی الهیات، رهیافتی متناسب با نگاه رایج تکامل‌گرایی داشت. تکامل‌گرایی داروینی در حوزه‌ی علوم انسانی می‌توانست دستاوردی داشته باشد شبیه به آنچه آگوست کنت بیان نمود؛ این که دین مربوط به دوره‌های ابتدایی رشد بشر است و نگاه علمی نگاهی پیشرفته و جدید است (۱۶، صص: ۴۴-۴۵). اما نگاه تکاملی الهیاتی که در بسیاری از دین‌پژوه‌ها هم نفوذ داشت مسیحیت را در نوک پیکان پیشرفت بشر می‌دانست و مسیح را تحقق بسیاری از مدعیات ادیان گذشته. شارپ برای مثال نگاه محقق دین‌پژوهی مثل آلن منزی را -که نخستین کتاب را درباره‌ی دین‌پژوهی تطبیقی^{۲۱} نوشت- متأثر از نگاه لیبرالی او مبتنی بر تکامل الهیاتی می‌داند (۲۲، ص: ۱۳۴).

نگاه تکاملی از نوع الهیاتی به ادیان و قرار دادن مسیحیت در جایگاه کامل‌ترین دین و همچنین تلاش‌های لیبرال‌ها برای آشتی الهیات و علم موجب شد که دین‌پژوهان دارای تعلق خاطر الهیاتی و مسیحی موانع کمتری برای همراهی با دین‌پژوهی تطبیقی داشته باشند.

۳.۴. توجه به تاریخ

چنان که در قسمت قبلی این نوشتار گفته شد مکتب الهیات لیبرالی خصوصاً متفکر مهم این جریان، آلبرشت ریچل، تأکیدی اساسی بر نگاه تاریخی به دین داشت. این دیدگاه بر دین‌پژوهی تطبیقی تأثیرات مهم مستقیم و غیرمستقیمی داشت. مکتب الهیاتی ریچل و شاگردانش در گوتینگن آلمان رشد کرد. در دانشگاه گوتینگن گروهی از دین‌پژوه‌ها با تأثیرپذیری از اندیشه‌های ریچل مکتبی با نام رلیگیونز گشیشتلیشه (تاریخ ادیان) پدید آوردند

(۲۱، ص: ۷۷۰۶). تأثیر این مکتب بیشتر بر مطالعات تاریخی عهد عتیق و عهد جدید بود. با این حال آن‌ها دایره‌المعارف مهم دین در گذشته و حال^{۲۲} را به عالم دین پژوهی تقدیم کردند. این مکتب بر بررسی ارتباط کتاب مقدس با جهان فرهنگی اطرافش اهتمام داشت و از مهم‌ترین تأثیرات آن بر الهیات مسیحی و دین پژوهی تأکید بر این دیدگاه بود که مسیحیت را فقط می‌توان یک پدیده‌ی دینی در میان سایر پدیده‌های دینی در امپراتوری روم دانست (۲۲، ص: ۱۴۹). بنابراین این مکتب نه فقط راه را برای نگاه تاریخی و عینی به دین - که مورد توجه و تأکید دین پژوهان بود - هموار کرد، بلکه با طرح دیدگاه‌های عینی و تاریخی درباره‌ی مسیحیت و خصوصاً مناسبات آن با مکاتب گنوسی و ادیان رمزی مسیحیت را تا اندازه‌ای از جایگاه رفیع و بی‌بدیش پایین آورد و در دسترس دین پژوهان قرار داد و به این ترتیب به نوبه‌ی خود جایگاه دین پژوهان را در اروپای مسیحی تثبیت نمود. البته بعضی از افراط‌های این مکتب را، مثل این دیدگاه که هر گونه شباهت دلالت بر وام‌گیری دارد، در دین پژوهی هم شاهدیم که دین پژوهان بعدی در تعدیل آن کوشیدند.

باید افزود که ناتان زدربلوم هم تحت تأثیر آلبرشت ریچل به اهمیت تحقیقات تاریخی در حوزه‌ی دین باور داشت. زدربلوم معتقد بود که خداوند خود را از طریق فرایند تاریخی آشکار می‌کند که اوج این آشکارسازی در مسیح است (۲۲، ص: ۱۵۹). در نتیجه معتقد بود که هر مطالعه‌ی تاریخی باید ما را به حقیقت مطلق نزدیک کند.

۴.۴. نگاه هم‌دلانه و از درون به دین

در تاریخ دین پژوهی تطبیقی همواره کشاکش‌هایی حول دوگانه‌ای وجود داشته است که با اسامی متعددی خود را نشان داده است. این دوگانه حاوی تقابلی است بین دیدگاهی با تأکید بر نگاه علمی و عینی و دیدگاهی با تأکید بر فهم اصیل و همدلی با اَبژه‌ی دینی. این دیدگاه اخیر که نزد متفکران نام‌آشنایی در دین پژوهی دیده می‌شود تأثیراتی از الهیات لیبرالی پذیرفته است. درباره‌ی شماری از این متفکران تأثیر مستقیم از متألّهان لیبرال را می‌توان نشان داد اما تأثیرپذیری غیرمستقیم از بن‌مایه‌های مهم الهیات لیبرالی برای سایر این اندیشمندان انکارشده نیست.

رودلف اتو با نوشتن کتاب /مرقدسی^{۲۳} در سال ۱۹۱۷ تا چند دهه بدل به متفکری تأثیرگذار در دین پژوهی شد و این کتاب هنوز یکی از کتاب‌های کلاسیک دین پژوهی به حساب می‌آید. هیچ کتابی در این حوزه و در این دوره تا این اندازه خواننده و تجدید چاپ نشد (۲۲، ص: ۱۶۱). در این کتاب چیزی شهودی و غیرعقلانی در انسان، واقعیت بنیادین دین تلقی می‌شود و اتو می‌کوشد در این اثر با مفهوم «امر قدسی» در پی چیزی متمایز در حیات بشری که عقل را به آن راه نیست باشد (۲، صص: ۴۱-۴۲). با این وصف در زمانه‌ای

که بررسی تجربه‌های عینی بر حوزه‌ی علم سیطره دارد، اتو مبنا را بر تجربه‌ی بشری شهودی و غیرعقلانی می‌گذارد و البته می‌کوشد در این باره با روشی عقلی بحث کند.

اتو استاد الهیات نظام‌مند - و نه دین‌پژوهی تطبیقی - و سخت متأثر از شلایرماخر است. او ویرایشی جدید از *درباره‌ی دین* اثر شلایرماخر را به چاپ رساند و در مقدمه‌ای که بر این اثر نوشت تأکید کرد که دین وجهی مهم از حیات بشری در عصر فرهیختگی و خردباوری و انکار ارزش‌های دین است (۲۲، ص: ۱۶۲). او در زمانی که الهیات لیبرالی مسیحی با تأکید بر قرائتش از الهیات مسیحی به مناسبات مسیحیت با سایر ادیان علاقه نشان می‌داد و طرفدارانی داشت (۲۲، ص: ۱۶۳) به هندپژوهی پرداخت (۱) و امر قدسی او در واقع تلاشی بود برای صورت‌بندی مفاهیمی که بتوان با تکیه بر آن‌ها همه‌ی ادیان را دریافت. در تأکید اتو بر تجربه‌ی مینوی شباهت‌هایی با مفهوم «احساس وابستگی» شلایرماخر وجود دارد که خود اتو به شباهت‌ها و تفاوت‌های این دو پرداخته است (۲، ص: ۵۲-۵۳).

زدربلوم هم به‌رغم داشتن تفاوت‌هایی با اتو، در این ویژگی با او مشابهت دارد که متأثر از متألّهان لیبرال است و همچنین پیش از اتو (در سال ۱۹۱۳) مفهوم قدسیت را مطرح کرده و به آن پرداخته بود.^{۲۴} زدربلوم می‌گوید تمایز قدسی و غیرقدسی مقوم مفهوم دین است و در تعریف دین اهمیتی بیش از مفهوم الوهیت دارد. در واقع دیندار کسی است که به تقدس چیزی باور دارد (۲۳، ص: ۷۳۶). هایلر و وان‌درلیو هم سخت متأثر از اتو و زدربلوم بوده‌اند (۲۲، ص: ۱۶۷، ۲۳۰). به‌طور کلی پدیدارشناس‌ها غالباً متألّهان مسیحی متأثر از الهیات لیبرالی پروتستان بوده‌اند و حتی این ایراد به آن‌ها گرفته می‌شود که رویکرد پژوهشی‌شان یعنی پدیدارشناسی دین تلاشی از جانب الهیات مسیحی برای نفوذ در دین‌پژوهی است (۲۲، ص: ۲۳۷). با این حال ادعای تأثیرپذیری از مکتب لیبرالی در الهیات پروتستان ضرورتاً مترادف با این ایراد نیست.

جریان دیگری به موازات پدیدارشناسی و پس از آن رشد کرد که تحت تأثیر رودلف اتو و شماری از پدیدارشناس‌های دین بود و البته مستقیم و غیرمستقیم از الهیات لیبرالی تأثیر پذیرفت. این جریان موسوم به هرمنوتیک است که یواخیم واخ آن را در آلمان و سپس در شیکاگو پروراند و کسانی مثل میرچا الیاده و کیتاگوا به آن تعلق دارند. آشنایی واخ با دین - پژوهی از طریق هایلر بود و او از محضر استادانی بهره برد که از آن میان هارناک، زدربلوم و اتو (۲۲، ص: ۲۳۸) متأثر از الهیات لیبرالی بوده‌اند. از نظر واخ دین‌پژوهی در پی تعمیق «حس الوهی» در فرد است. او بر شهود درونی دین‌پژوه و ارزش‌داوری و حس دینی فرد تأکید دارد (۲۲، صص: ۲۳۸-۲۳۹). این تأکید واخ بر وجه سوپژکتیو، ممیز روش او از جریان پدیدارشناسی است، چون پدیدارشناسی به وجه عینی دین‌پژوهی هم توجهی نسبی دارد.

واخ در انتقال به شیکاگو مکتبی در دین پژوهی را بنا نهاد که جوزف کیتاگاوا^{۲۵} و میرچا الیاده بر اهمیت آن افزودند. الیاده فاقد تأکیدهای آشکارِ واخ بر حوزه‌ی الهیاتی است و حتی بیانی‌هی زوی و ربلووسکی^{۲۶} درباره‌ی حفظ تمایز الهیات از دین پژوهی را که نوک پیکانش به سوی واخ است امضا کرد (۲۲، ص: ۲۷۹). الیاده اگر چه عامدانه از پرداختن مستقیم به حوزه‌ی مسیحیت و الوهیتِ خاصِ ادیان ابراهیمی سر باز می‌زند (۳، صص: ۲۰۲ و ۲۳۶) و بیشتر به پژوهش در قلمروی اسطوره‌ها و ادیان هند توجه دارد، با این حال روش او در همدلی با سنت‌های دینی و دسته‌بندی پدیدارهای دینی ذیل عناوینی که گاه یادآور مفاهیم الهیاتی است موجب شده است به او ایرادهایی دال بر نزدیکی نگاهش به حوزه‌ی الهیات گرفته شود (۷، ص: ۲۲۴).

مکتب شیکاگو در مجموع از تأثیرات بر جا مانده از الهیات لیبرالی بر دین پژوهی تطبیقی برخوردار بوده است. کیتاگاوا و الیاده طرفدارِ جدا نشدن مطالعات هر دین منفرد از مطالعات مقایسه‌ای ادیان و برداشت‌های کلی از مفهوم دین هستند که این برداشت کلی از دین در کنار همدلی با پدیده‌ی دینی مورد مطالعه، یادآور تأثیرات متألهان لیبرال بر دین پژوهی است که پیش از این مورد بحث قرار گرفت.

آخرین نمونه از تأثیر الهیات لیبرالی بر دین پژوهی از وجه تأکید لیبرال‌ها بر تجربه‌ی شهودی، می‌تواند موردِ رلیگینوزگشیشتلیشه شوله باشد. پیشتر از این مکتب یاد کرده‌ایم اما در اینجا به اعتراض این مکتب به تأکید سنتی بر مفاهیم آموزه‌ای و الهیاتی می‌پردازیم. در واقع این مکتب معتقد است به جای این مفاهیم و آموزه‌ها باید به روح دینی و پارسامنشی توجه کرد؛ الهیات فقط جنبه‌ی عقلانی و نظام‌مند دین است و باید تجربه‌ی غیرعقلانی را هم مورد توجه قرار داد (۲۱، صص: ۷۷۰-۸). چنین نگاهی در این مکتب به دین بی‌تردید برخاسته از تأثیرات الهیات لیبرالی بر آن در گوتینگن است.

۴.۵. اخلاق، صلح‌باوری و تقریب ادیان

یکی از جریان‌های مهم و کهن در حوزه‌ی دین پژوهی تطبیقی جریان متمایل به تقریب مذاهب و ترویج صلح و برادری بین سنت‌های دینی بزرگ جهان است. برگزاری همایش شیکاگو در سال ۱۸۹۳ م. از مهم‌ترین اقدامات اولیه‌ی این جریان است. چنین جریانی به طبع دو مخالف برجسته داشته است. یکی جریان‌های الهیاتی که نگاه انحصارگرا به دین بومی خود دارند و تقریب ادیان را کاری شایسته نمی‌دانند، چون سایر ادیان را هم‌عرض با سنت دینی خود به حساب نمی‌آورند. جریان مخالف دیگر، مربوط به آن دسته از دین پژوه‌ها است که چنین اهدافی را برای آرمان‌های علمی و عینی دین پژوهی مضر می‌دانند و اساساً وظیفه‌ی

دین‌پژوهی را نه اهداف اخلاقی صلح‌باوری و نزدیک و دوستی ادیان، بلکه شناخت علمی و عینی از ادیان معرفی می‌کنند.

الهیات لیبرالی پروتستان تأثیری همسو با طرفداران تقریب ادیان با هدف صلح‌باوری داشت. در واقع آن‌ها از طرفی نگاهی عام‌تر به مفهوم دین و به مسیحیت داشتند و در حوزه تکثر ادیان کثرت‌نگرتر از هم‌دینان خود بودند و از سوی دیگر در حوزه دین‌پژوهی با توجه به آرمان‌های اخلاقی و مسیحی خود - که چنان که دیدیم الهیات لیبرالی هم بر این آرمان‌ها تأکید ویژه‌ای دارد - بیش از دین‌پژوه‌های دارای نگرش سخت‌گیرانه‌ی علمی به تقریب ادیان بها می‌دادند.

هایلر، دین‌پژوه متأثر از الهیات لیبرالی در مقاله‌ی ۱۹۵۸ خود به همایش توکیو تأکید کرد که رشته‌ی تاریخ ادیان می‌تواند راهی برای برملا کردن وحدت همه‌ی ادیان باشد و این مهم‌ترین وظیفه‌ی علم دین است. او از مناسبات ادیان، به‌خصوص ادیان سامی اظهار گلایه می‌کند و معتقد است که ادیان با تأکید بر هفت محور مهم از جمله محبت به خدا و همسایه باید وضعیت‌ی بهتر از وضعیت کنونی‌شان داشته باشند (۱۵، صص: ۸۰-۹۰). همچنین رودلف اتو، که پیش از این به تأثیرپذیری‌اش از الهیات لیبرالی پرداختیم، سخت به تلاش‌های بین‌المللی برای نزدیکی ادیان باور داشت و خود در این زمینه کوشش‌های بسیاری کرد (۲۲، صص: ۲۵۷-۸). او در واقع بر این باور بود که پیروان ادیان مختلف باید برای مقابله با دشمن مشترکی در کنار هم باشند که ماده‌باوری و عرفی‌گرایی بود.

البته این را هم باید ذکر کرد که بخشی از متألّهان لیبرال یا دین‌پژوهان متأثر از الهیات لیبرالی اگرچه نگاهی گشوده‌تر به مسیحیت و نسبت آن با سایر ادیان داشتند اما تا این حد که گفته شد هم به تجانس و نزدیکی بین ادیان باور نداشتند. از جمله‌ی آن‌ها زدربلوم است که اقدامات اتو را نزدیک به گونه‌ای التقاطی‌نگری می‌دانست (۲۲، صص: ۲۵۷).

۵. نتیجه‌گیری

دین‌پژوهی در میانه‌ی سده‌ی نوزدهم در شرایطی کوشید به عنوان یک علم - یعنی علم دین - جای پای خود را در کنار سایر علوم محکم کند که از هیچ یک از دو جناح علم و مسیحیت نگاه مثبتی به آن وجود نداشت. لیکن چنان که نشان داده شد الهیات لیبرالی پروتستان نه تنها زمینه را برای پذیرش این رشته در بین شماری از متألّهان مسیحی مهیا کرد، بلکه بر دین‌پژوهی تأثیر گذاشت و در درون دین‌پژوهی علایقی را متناسب با الهیات لیبرالی پدید آورد.

دین پژوهی در چند دهه‌ی نخستین حیاتش متأثر از نگاه تکاملی برخاسته از داروین‌یسم بود و الهیات لیبرالی در چنین فضایی کوشید بین علم و دین و خصوصاً بین نگاه تکاملی به جهان و نگاه مسیحی به آفرینش انطباق ایجاد کند. همچنین الهیات لیبرالی با بازنگری در جزمیات مسیحی موجب شد از اهمیت و انحصار مسیح و مسیحیت قدری کاسته شود و با تأکید بر احساس دینی و شهود بشری به فهمی عام از مفهوم دین دامن زد و به این وسیله راه را برای آشتی الهیات و علم دین پژوهی باز کرد.

توجه الهیات لیبرالی پروتستان در حوزه‌ی الهیات مسیحی به مقوله‌ی تاریخ همسو با علایق جریان‌ی در دین پژوهی بود که متوجه تاریخ بودند. همچنین تأکید مؤسسان جریان لیبرالی مثل شلایرماخر به حوزه‌ی شهود غیرعقلانی در تجربیات و احساسات بشر بر شماری از دین پژوهان مهم تأثیر گذاشت و نحله‌هایی مهم را در تاریخ دین پژوهی رقم زد. نگاه اخلاقی شماری از مهم‌ترین متألهان لیبرال به مسیحیت و دین بر شکل‌گیری جریان‌ی در دین پژوهی که بر صلح‌باوری و تقریب ادیان تأکید داشتند - در برابر جریان طرفدار عینیت علمی - تأثیر گذاشت.

بنابراین الهیات لیبرالی و متألهان لیبرالی که مستقیم وارد دین پژوهی شدند یا وارد این حوزه نشدند اما بر دین پژوه‌ها تأثیر گذاشتند، نه تنها توانستند راه را برای تثبیت دین پژوهی بکشایند، بلکه موجب شدند در درون دین پژوهی جریان‌هایی تأثیرگذار پدید بیاید.

یادداشت‌ها

1. Albrecht Ritschl
2. Adolf von Harnack
3. Walter Rauschenbusch
4. Friedrich Schleiermacher
5. Pietism
6. Gefühl
7. subjectivism
8. F. C. Bauer

۹. Hans Frei متأله پسالیبرال آمریکایی

10. Samuel Taylor Coleridge
11. Ralph Waldo Emerson
12. Cornelis Petrus Tiele
13. Chantepie de la Saussaye

14. Nathan Söderblom
15. William Robertson Smith
16. Friedrich Heiler
17. Rudolf Otto
18. Joachim Wach
19. Gerardus van der Leeuw
20. Religionsgeschichtliche Schule
21. Allan Menzie (1895), *History of Religion*
22. *Religion in Geschichte und Gegenwart*
23. Das Heilige
۲۴. اریک شارپ معتقد است این تقدم را نباید حمل بر تأثیرگذاری زدربلوم بر اتو کرد و این دو به موازات هم مشغول پرداختن به این مفهوم بوده‌اند (۲۲، ۱۶۰).
25. Joseph Kitagawa
26. Zwi Werblowsky

منابع

۱. اتو، رودلف، (۱۳۹۷)، *عرفان شرق و غرب: تحلیلی مقایسه‌ای درباره‌ی ماهیت عرفان*، ترجمه‌ی انشالله رحمتی، تهران: سوفیا.
۲. اتو، رودلف، (۱۳۸۰)، *مفهوم امر قدسی*، ترجمه‌ی همایون همتی، تهران، نقش جهان.
۳. الیاده، میرچا، (۱۳۹۶)، *هزارتوی آزمون‌های دشوار*، ترجمه‌ی آرمان صالحی، تهران: پارسه.
۴. براون، کالین، (۱۳۸۴)، *فلسفه و ایمان مسیحی*، ترجمه‌ی طاطه‌وس میکائیلیان، تهران: علمی و فرهنگی.
۵. سایکس، استون، (۱۳۷۶)، *فریدریش شلایرماخر*، ترجمه‌ی منوچهر صانعی دره‌بیدی، تهران: گروس.
۶. فیاضی، حامد، (۱۳۹۵)، *مقدمه‌ی مترجم در آدولف فون هارناک*، *خاستگاه عهد جدید و مهم‌ترین پیامدهای پیدایش آن*، ترجمه‌ی حامد فیاضی، قم: دانشگاه ادیان و مذاهب.
۷. کاکس، جیمز ال، (۱۳۹۷)، *پدیدارشناسی دین، چهره‌های شاخص، عوامل شکل‌دهنده و مباحثات بعدی*، ترجمه‌ی جعفر فلاحی، تهران: مرکز.
۸. کیوپیت، دان، (۱۳۸۰)، *دریای ایمان*، ترجمه‌ی حسن کامشاد، تهران: طرح نو.

۹. گرنز، استنلی جی. و السون، راجر ای.، (۱۳۸۶)، *الاهیات مسیحی در قرن بیستم*، ترجمه‌ی روبرت آسریان و میشل آقامالیان، تهران: کتاب روشن.
۱۰. لین، تونی، (۱۳۸۰)، *تاریخ تفکر مسیحی*، ترجمه‌ی روبرت آسریان، تهران: فرزانه روز.
۱۱. مک‌آفی براون، رابرت، (۱۳۸۲)، *روح آیین پروتستان*، ترجمه‌ی فریبرز مجیدی، تهران: نگاه معاصر.
۱۲. مک‌گراث، ایستر، (۱۳۸۵)، *درآمدی بر الهیات مسیحی*، ترجمه‌ی عیسی دیباج، تهران: کتاب روشن.
۱۳. ویور، مری جو، (۱۳۸۱)، *درآمدی به مسیحیت*، ترجمه‌ی حسن قنبری، قم: ادیان و مذاهب.
۱۴. ندیمی، مهرداد و دانشور، یوسف، (۱۳۹۷)، «بررسی الهیات طبیعی از دیدگاه کارل بارت»، *معرفت کلامی*، شماره ۲۰، صص ۸۱-۹۷.
۱۵. هایلر، فریدریش، (۱۳۸۹)، «تاریخ ادیان تمهیدی برای تعامل ادیان»، ترجمه‌ی جعفر فلاحی، *هفت آسمان*، شماره‌ی ۴۸، صص ۷۵-۱۰۲.
۱۶. همیلتون، ملکم، (۱۳۸۷)، *جامعه‌شناسی دین*، ترجمه‌ی محسن ثلاثی، تهران: ثالث.
17. Allan Knight, John, (2013), *Liberalism Versus Postliberalism, the Great Divide in Twentieth-century Theology*, Oxford: Oxford University Press.
18. Capps, W. H., (1995), *Religious Studies: The Making of a Discipline*, Fortress press.
19. Lauer, R. Z., (2003), "Deism", in *New Catholic Encyclopedia*, 2nd ed. vol. 4, Pp. 615-618.
20. Paden, William E., (2005), "Comparative Religion", in *Encyclopedia of Religion* 2nd ed., Gale.
21. Rudolph, Kurt, (2005), "Religions Geschichtliche Schule", in *Encyclopedia of Religion* 2nd ed., Gale.
22. Sharpe, Eric J., (1986), *Comparative Religion, A history* (2nd Edition), Open Court.
23. Söderblom, Nathan, (1914), "Holiness; General and Primitive", in *Encyclopedia of Religion and Ethics* (vol. 6), James Hastings (ed.), Edinburg: T. & T. Clark, pp. 736-741

-
24. Stump, J. B., (2013), "Liberal Theology", in Chad Meister and James Beilby (eds.), *The Routledge Companion to Modern Christian Thought*, London: Routledge.
25. Weisheipl, J. A., (2003), "Neoscholasticism and Neothomism", in *New Catholic Encyclopedia*, 2nd ed. vol. 10, p. 244.
26. Wilson, John E., (2007), *Introduction to Modern Theology; Trajectories in the German Tradition*, Westminster John Knox Press.